



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تراژدی و مردم عادی

آر تور میلر
ترجمه: مصطفی دهقان

تراژدی منشی کهن است، مناسب مقامات بسیار والا همچون شاهان و شاهزادگان و در غیر این مقامها اشاره تراژدی اغلب به صورت ضمنی و ناچیز است.

بر این اعتقاد که مردم عادی در بالاترین مقامات ادراکی خود همان قدر موضوع مناسب تراژدی هستند که شاهان بودند. این را ابتدا باید روان‌شناسی مدرن که بر پایه فرمول‌بندی‌های کلاسیک قرار گرفته بر ما معلوم کند. در فرمول‌های کلاسیک، مانند عقده ادیپ و اریستس، شخصیت‌های شاهانه محور تراژدی بودند، اما به اعتقاد من تراژدی می‌تواند در موقعیت‌های مشابه عاطفی، برای هر شخصیتی حادث شود.

هر گاه ما تراژدی را، در هنر و نه در موضع مخالف، بدون هیچ تردیدی متعلق به اشخاص

کرده است و اینکه اعمال قهرمانانه در زندگی اشخاص منجر به حاشیه امن و محافظه‌کاری نمی‌شود. در هر صورت ما اغلب مغلوب تراژدی هستیم یا به بیان دیگر تراژدی بر ما غالب است. البته نتیجه غیرقابل اجتناب اینکه منش

در قرن حاضر تعداد کمی تراژدی نوشته شده است. اغلب، علت این کمبود را تعداد کم شخصیت‌های قهرمان در دوره ما قلمداد کرده‌اند، یا اینکه انسان مدرن به وسیله شگاکسیون دانش و علوم، خون‌ریزی را از مکتب فکری خود بیرون



عالی‌رتبه و والامقامی که قدرت تحلیل ذهنی برابری با مردم عادی دارند، بدانیم و اگر اوج تراژدی را فقط از آن اشخاص نجیب‌زاده و اصیل بدانیم، غیرقابل تصور خواهد بود که خیل کثیری از مردم بدون توجه به اینکه تراژدی را می‌فهمند باید آن را فراتر و ورای گونه‌های دیگر ادبی تصور کنند.

در یک قاعده کلی، تراژدی، که در میان آن‌ها ممکن است، استثناهایی ناشناخته برای من وجود داشته باشد، زمانی حس تراژیک ما برانگیخته می‌شود که شخصیت، آماده فدا کردن جاننش برای نجات یک چیز و آن عزت نفس خود باشد. از اوریستس تا هملت، از مده‌آ تا مکبث، تلاش‌های اساسی و تقلاب‌های فردی شخصیت‌های تراژدی، برای به دست آوردن مقام واقعی و بر حق خود در آن جامعه است.

گاه شخصیت تراژدی، شخصیتی است که از جایگاه خود سقوط کرده و گاه شخصیتی است که نخستین بار در جست‌وجوی جایگاه حقیقی خویش است که دست‌خوش بلایی مقدر در هزار توی حوادث می‌شود و آن نیروی غالب و اجتناب‌ناپذیر خواری، حقارت و خشم است. پس تراژدی لازمه و نتیجه‌گیری جبر فراگیر انسان است تا به درستی به ارزیابی خویشتن بپردازد.

اگر شروع تراژدی با شخصیت قهرمان باشد، داستان معمولاً آشکارکننده چیزی است که آن را «سقوط تراژیک» می‌نامند. شکستی که برای شخصیت‌های والامقام و بزرگ، منحصر به فرد نیست و لزوماً ضعف به شمار نمی‌آید. این سقوط یا شکست شخصیت تراژدی به خودی خود آن قدر مهم نیست یا حتی نیازی به آن نیست. آنچه مهم است، بی‌زاری و بی‌میلی شخصیت است نسبت به مجهول و انفعالی بودن در برابر آنچه منزلت و جایگاه او را به چالش کشیده است، جایگاهی که شخصیت تراژدی خود را مستحق آن می‌داند. فقط شخصیت‌های انفعالی که سرنوشت خود را فاقد مکافاتنی جدی می‌دانند، شکست‌ناپذیرند و اکثر انسان‌های مدرن جزء این دسته‌اند.

همان‌طور که همیشه اشخاصی بوده‌اند، هنوز هم وجود دارند کسانی که در برابر سرنوشتی که باعث نزول و سقوط آن‌ها شده عکس‌العمل نشان دهند در حالی که ما بی‌هیچ هراس و جهلی آن را می‌پذیریم. این مقاومت و عکس‌العمل افراد در برابر جهان هستی ظاهراً استوار و در برابر این سرنوشت محتوم که ما تسلیم او هستیم، ترس و اضطرابی به وجود می‌آورد که پیوسته همراه تراژدی بوده است.

مهم‌تر آن پاسخی است که ما از این پرسش جمعی به دست می‌آوریم، پرسشی که در گذشته وجود نداشته و این روند خارج از مرز درک مردم عادی نیست. در جریان انقلاب‌های معاصر مردم عادی بارها و بارها روحیه پرسشگر خود را نسبت به تمام اتفاقات بزرگ و تراژدی‌ها نشان داده‌اند. تأکید بر نژاد یا طبقه اجتماعی قهرمان تراژدی یا آنچه که اصالت نامیده می‌شود، همیشه در ظاهر به جسم تراژدی پیوست شده است. اگر نژاد یا اصالت شخصیت تراژدی ضروری باشد، چنین به نظر می‌رسد که مسئله چنین افرادی از چنین نژاد یا طبقات، مسئله و دل‌مشغولی خاص تراژدی بوده است. به طور حتم اینکه پادشاهی حق گرفتن حکومت از پادشاه دیگر را دارد یا نه، نه احساسات ما را برمی‌انگیزد و نه مفهوم عدالت را در ذهن ما تغییر می‌دهد، نسبت به آن مفهومی که در ذهن یک پادشاه وجود دارد. تکان‌دهنده بودن چنین نمایشنامه‌هایی برای

ما از ترسی بنیادین برمی‌آید، نزول و پست شدن یک شخصیت، بلایی که بر ما نازل می‌شود در سقوط از جایگاهی که خود انتخاب کرده‌ایم که در جهان چه کس باشیم. در جهان امروز این احساس به اندازه گذشته و یا حتی قوی‌تر در میان ما وجود دارد، در واقع مردم عادی کسانی هستند که به بهترین و عمیق‌ترین شکل ممکن چنین احساسی را درک می‌کنند.

حال اگر بپذیریم تراژدی نتیجه جبر مطلق بشر است برای ارزیابی درست خود و هلاکت اوست در تاب نیارودن شرارت و مصیبت و اگر این را نکته اخلاقی تراژدی بدانیم، (چیزی که جزء آگاهی‌بخشی تراژدی است) تراژدی فقط کشف چیزی مطلق و مجرد یا کمیتی فرابشری نیست.

اوج تراژدی قسمتی از زندگی است که شخصیت انسانی، توانایی رشد کردن و فهم خود را دارد. توقف انسان و منحرف کردن او از سیر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



کند یا به اعتراض علیه برخی چیزها برخیزد، نبردی برای در امان داشتن جایگاه بر حق خود در جهان هستی.

در بررسی‌هایی که انجام داده‌ام و در گفت‌وگوهایی که با نویسندگان یا خوانندگان داشته‌ام، متوجه شدم که آن‌ها یک تصور غلط نسبت به تراژدی دارند؛ اینکه معتقدند تراژدی پیوسته به نوعی بدفرجامی و بدبینی ختم می‌شود. حتی فرهنگ‌های لغت چیزی بیشتر ارائه نمی‌دهند که تراژدی داستانی است با پایانی غمناک و ناخوشایند. این عقیده سطحی چنان تثبیت شده که مردم می‌شوم در ادعای اینکه مسیر تراژدی درست، به شادی و رضایت درونی نویسنده اشاره دارد. حتی بیشتر از آنچه که کم‌دی به وجود می‌آورد و یا اینکه باز خورد و تأثیر نهایی تراژدی است که باید باعث استحکام و تقویت عمیق‌ترین برداشته‌ها از انسان‌ها شود. اگر این نکته را بپذیریم که قهرمان تراژدی به ذات، در جهت کامل شدن شخصیت خود قدم برمی‌دارد و اگر این تقلا را مطلق و بدون محافظه‌کاری و احتیاط‌ورزی بدانیم، در نتیجه به فن‌ناپذیری خواسته و میل انسان به سمت تکامل و حد اعلای انسانیت پی می‌بریم. امکان پیروزی انسان باید در اینجا باشد، در تراژدی، جایی که قواعدی گیرا و مؤثر وجود دارند. قواعدی که

مورد هر چیز هراس دارد، تراژدی هرگز به وجود نمی‌آید، هنگامی که او رسوم و عادات و عرف را همان گونه که همیشه وجود داشته غیرقابل اجتناب و تغییر ناپذیر می‌داند، از دیدگاه تراژدی تنها نکته ثابت و تغییر ناپذیر، نیاز انسان است به شناخت کامل از خود و هر چیز مانع رسیدن او به ذات خویش شود و او را از آن مقام به زیر کشد، مستعد آزمون و بازپرسی است و درست نیست، اینکه بگوییم تراژدی پیشنهاددهنده انقلاب و دگرگونی است.

یونانی‌ها توانستند بسیاری از اصول آسمانی طریقت خود را مورد امتحان قرار دهند و در نتیجه به تثبیت اصول درست و حقیقی پرداختند، جایی که ایوب با خشم در مقابل خدا می‌ایستد و طالب حق خود است و سرانجام به تسلیم و فرمان برداری ختم می‌شود. اما برای لحظه‌های همه چیز در تعلیق است، هیچ چیز پذیرفته شده نیست و در این لحظه جداکننده و رهایی‌بخش از جهان، از طریق بسیاری از اعمال، شخصیت تراژدی «قالب» می‌پذیرد، در حالی که در اذهان ما قبای تراژدی به غلط تنها بر تن انسان‌های والامقام و شاهان خوش می‌نشیند. در حالی که چنین موقعیتی ممکن است برای عادی‌ترین انسان اتفاق بیفتد تا حدی که به خاطر مطلوب خود، همه چیزش را قربانی

به سمت عشق و ادراک اخلاقانه اشتباه است. تراژدی آگاهی می‌دهد و باید این چنین باشد، تراژدی توسط قهرمانش، دشمن آزادی انسان را نشانه می‌رود.

آنچه در تراژدی تمجید می‌شود، تلاش انسان است برای آزادی. آنچه وهمناک به نظر می‌آید روحیه پرسشگری است که علیه پیرامون ثابت خود خیزش می‌کند. هیچ راهی برای بازداشتن مردم عادی از این اندیشه و اعمال وجود ندارد. با این دیدگاه، بخشی از علت کمبود تعداد تراژدی در دوران ما را معلول رویکرد ادبیات مدرن به سوی نظریه تحلیل منحصرأ روان‌شناسانه زندگی می‌دانند. اگر تمام کمبودها، سقوطها در اذهان ما متولد می‌شوند و پرورش می‌یابند، در نتیجه آن تمام اعمال شخصیت‌ها، سوی اعمال قهرمان‌ها، به طور مشهود امکان‌پذیر هستند. اگر تنها جامعه مسئول پیچیده کردن شرایط زندگی ماست، پس باید قهرمان را در انکار اعتبار نقش‌اش توسط ما بی‌تقصیر بدانیم. تراژدی معلول و محصول هیچ کدام از این دیدگاه‌ها نیست، زیرا هیچ یک مفهومی متعادل از زندگی به دست نمی‌دهند. و رای تمام این گفته‌ها تراژدی نیازمند ظرفیت‌ترین دریافت نویسنده از روند علی و معلولی است. هنگامی که نویسنده از سؤال و شک داشتن در

از ذات تراژدی برمی‌آیند و شخصیت تراژدی وارد نبرد می‌شود که امکان پیروزی او وجود نداشته است. گیرایی تراژدی با فضیلت بی‌خبری و ندانستگی قهرمان تراژدی حاصل می‌شود، آن دم که ناتوان خواهد بود در کشمکش با نیرویی مافوق بشر. گیرایی در حقیقت طریقتی برای بدبینان است، اما تراژدی نیازمند توازنی قوی‌تر میان ممکن و ناممکن است. غریب خواهد بود، اگرچه باعث افتخار، که بگوییم نمایشنامه‌هایی که در طی قرن‌ها قابل احترام بوده‌اند، همگی تراژدی محسوب می‌شوند. تنها در چنین نمایشنامه‌هایی رویکردی مثبت به کمال‌گرایی بشر، اگر خواسته شما هم همین باشد، وجود دارد. فکر می‌کنم اکنون، (دوره‌ای عاری از پادشاهان) زمان آن رسیده است که مسیر تاریخ خود را ادامه دهیم و آن را دنبال کنیم به سوی مرتبه‌ای یگانه در زمان ما، که تاریخ امکان هدایت آن را خواهد داشت، به قلب و جوهره مردم عادی.



مجله علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سال چهارم علوم انسانی